

چہ سید انہم؟

# تاریخ نیرانس

تألیف

PAUL LEMERLE



ترجمہ

ابوالقاسم اعتصامزادہ

کتابفروشی علی اکبر علمی

# فصل اول

## کنستانتین

### سلطنت مسیحی و شرقی

سلطنت کنستانتین، که در طی آن امپراطوری بت پرست يك امپراطوری مسیحی گردید و (رم) بنفع قسطنطنیه اولویت خود را از دست داد، آغاز تاریخ بیزانس را مسلمتعیین میکند. ولیکن باید یادآور شد که میان تاریخ رم و تاریخ بیزانس يك بریدگی واضح وجود ندارد، زیرا تاریخ بیزانس، در مدت قریب سه قرن، تاموقعیکه (ژوستینیان) موفق شد وحدت امپراطوری را دوباره تأمین کند، چنان بنظر میرسد که دنباله تاریخ رم بوده است. در طی این سه قرن بود که میراث رم و یونان که در نتیجه تهاجم ملل وحشی مورد تهدید قرار گرفته بود کم کم به بیزانس انتقال یافت و امپراطوری، در نتیجه نفوذ های عمیق، صفات اساسی متربوط باهپراطوری بیزانس را تحصیل کرد.

**بهران قرن سوم** - این واقعه، مانند تمام وقایع بزرگ منشاء و مبداء بسیار دوری دارد. میتوان بدون اغراق ادعا کرد که تخم سلطنت کنستانتین در امارت (اوگوست) پاشیده شده بود. فقط قرن سوم را در نظر بگیریم. پس از درخشندگی

سلسله (آنتوان) ، بعد از این قرن شایان توجه « صلح رومی » یعنی قرن دوم ، امپراطوری دچار بحران مدهشی شد که چیزی نمانده بود آنرا نابود سازد . بحران داخلی : امپراطور را هوس یا طمع سر بازان بر تخت مینشانند یا از تخت میاندازد ؛ برخی از آنان فقط چند روزی حکومت میکنند ؛ تقریباً همه کشته میشوند . ضعف بزرگ حکومتی را که (اوگوست) تاسیس کرده بود هرگز تا این اندازه نفهمیده بودند . قاعده و قانون وراثت در امپراطوری وجود نداشت . بحران خارجی : در سر تاسر مرزهای طولانی کشور ، ملل وحشی سر حدی را که هادرین (۱) برپا کرده بود مورد حمله قرار دادند و شکافتند . حتی ایتالیا در معرض تهدید واقع شد و برای اینکه لامجاله رم از خطر يك حمله ناگهانی در امان باشد اورلین (۲) حصار محکم شهر را ساخت . بحران اقتصادی : تجارت متوقف و مزارع متروک یا ویران شدند ، مالیات دیگر وصول نمیشد و پول ارزش خود را از دست داده بود .

بالاخره بحران مذهبی و اخلاقی : مدت مدیدی بود که بت پرستی بشکلیکه اوگوست سعی کرده بود آنرا دو باره زنده کند موجبات رضایت وجدانهای نگران مردم را فراهم نمیساخت . مذاهب و خرافات مشرق زمین در تمام امپراطوری پراکنده شده و عجیب ترین عقاید و غریب ترین رسوم در کشور پهلوی یکدیگر وجود داشتند و بهم دیگر مخلوط میشدند . تمایل بسوی يك دین که از این دنیای اغفال کننده انسان را دور میسازد و مقصد و غایه حیات روی زمین را بعالم دیگری منتقل میکند مشهود میگردید . عالیتیرین افکار بطرف پرستش خدای یگانه جلب میشد . آئین

مسیح بی سروصدا سازمان و شریعتی برای خود تهیه و تکمیل میکرد.

معدنك در قرن سوم چند امپراطور قوی الاراده یا دارای حسن نیت دیده شدند. ولی همه آنها باستثنای عده معدودی، پیش از آنکه بتوانند کار سودمندی انجام بدهند، بدست سربازان خود بقتل رسیدند؛ همه مجبور شدند که وقت کوتاهی را که لطف دسته های سربازان برای ایشان باقی میگذاشت بدین منظور صرف کنند که از يك مرز بمرز دیگری بدون تا گشادترین رخنه هائی را که از آنجاسیل سپاهیان وحشی داخل کشور میشد مسدود سازند. باید منتظر سلطنت دیو کلسین (۱) بود (از سال ۲۸۵ تا ۳۰۵) تا مشاهده شود که يك اراده قوی از انحطاط امپراطوری مانع شد و بوسیله يك اصلاح متهورانه از درسهای آشوبهائی که قریب یک قرن طول کشید استفاده کرد.

**(دیو کلسین) و نخستین اصلاحات - دیو کلسین نه تنها** باین علت که سلف بلا فصل کنستانتین بوده شایستگی آنرا دارد که يك لحظه جلب توجه ما را بکند، بلکه همچنین بعلم اینکه او يك امپراطور بود که امپراطوری را بوسیله تحمیل اصلاحاتی که از نظر عمق بیایه اصلاحات (او گوست) یا (هادرین) میرسید نجات داد. چه بسا مواردیکه (کنستانتین) عملیات (دیو کلسین) را ادامه داده، تکمیل کرده یا مجاز نموده است، و تعیین سهمی که برای این یا برای آن باید قائل شد گاهی دشوار است.

**(دیو کلسین)** بود که امپراطور را بیک شخصی مقدسی مبدل کرد که او را برطبق رسومی که دقیقاً ترتیب داده شده و تقابلی از تشریفات دربارهای شرقی است میپرستند: در مقابل

او سجده می‌کنند و دامن جنبه ارغوانی او را می‌بوسند. و (دیو کلسین) بود که اصل سلطنت استبدادی و اصل تمرکز اداری را که مولود مستقیم اصل مذکور است تا آخرین نتایج آنها پیش برد: سنا دیگر هیچ‌گونه نقش عملی نداشت و احکامی که از طرف مجلس سنا صادر گردید حذف شد و ایالات مربوط به سنا با آخرین امتیازات ایتالیا از بن رفتند و کلیه اداره امور امپراطوری بشوراها و دفاتر و عمال امپراطور واگذار شد.

دیو کلسین از طرف دیگر خطراتی را که هرج و مرج نظامی برای امپراطوری تولید کرده بود بخاطر آورد و مشاغل کشوری و فرماندهی های نظامی را از یکدیگر دقیقاً تفکیک نمود و قوای نظامی را از دست فرمانداران ایالات بیرون آورد و سرداران را از هر نقشی در امور اداری محروم ساخت.

بالاخره (دیو کلسین) میبایست بالضروره دو مسئله را که نجات امپراطوری بآنها بستگی داشت و عبارت بود از دفاع سر زمین و ترتیب وراثت حل نماید. بلاشک بمنظور حل مسئله اولی و بدین علت که همبید برای یک امپراطور بتنهائی ممکن نیست که مرز طولانی کشور را دفاع کند، دیو کلسین از سال ۲۸۶ ما کسیمین (۱) را بعنوان «اوگوست» (۲) بخود ملحق ساخت و دفاع باختر را بوی سپرد و دفاع خاور را برای خودش نگاهداشت. در اینجا طرداً للباب خاطر نشان کنیم که امپراطوری خواه و ناخواه بسوی تفکیک و تجزیه مبرفت و از همان موقع تفوق مشرق

### ۱- Maximien

۲ - ( اوگوست ) Auguste در اینجا اسم خاص نیست . بطوریکه در متن بعداً ملاحظه خواهد شد لقب و عنوان یکی از شرکای امپراطور است .

یونانی بر مغرب لاتینی شناخته میشد.

و علی الظاهر برای اینکه اساننامه وراثت تاج و تخت بامپراطوری، که همواره فاقد آن بود داده شود، دیو کلسین در سال ۲۹۳ سلطنت دونفری را بسلطنت چهار نفری (تترارشی (Tétrarchie) مبدل نمود و بدو «اوگوست» دو «قیصر» بنام (کنستانس کلوز) (۱) و (گالز) (۲) را ملحق نمود. این دو قیصر میبایستی فعلا در امور اداری بدو «اوگوست» کمک کنند و در آتیه بجانشینی آنان تعیین شده بودند.

(دیو کلسین) میخواست طرز کار سازمانی را که ترتیب دانه بود مشاهده نماید. در ضمن شرکت دادن (ما کسیمین) در امپراطوری، او یک شرط قائل شده بود و آن شرط این بود که هر وقت خود (دیو کلسین) استعفا بدهد ما کسیمین نیز باید استعفا بدهد.

این واقعه که یکی از عجایب این سلطنت بزرگ است در سال ۳۰۵ بتوقع پیوست. (دیو کلسین) در کاخ عالی و بطرز کاملا شرقی که در (اسپالاتو) برای خور ساخته بود انزو اختیار کرد. (کنستانس کلوز) و (گالز) بسمت «اوگوست» تعیین شدند.

**کنستانتین وحدت امپراطوری را تجدید میکند**  
در مغرب، هنگامیکه (کنستانس کلوز) بر اثر استعفای (ما کسیمین) اوگوست شد، یک افسر گمنام موسوم به (سور) (۳) بعنوان قیصر بوی ملحق گردید. این انتخاب این دو جوان جاه طلب را مایوس کرد: یکی (ماکسانس) (۴) پسر ما کسیمین بود و دیگری پسری که کنستانس کلوز از یک ازدواج اولی بایک زن

۱- Constanère Chlore ۲- Galère

۳- Sèvee ۴- Maxence

از افراد توده (می گویند آن زن « هلن » يك مستخدمه مسافر خانه بوده است) داشت، بنام کنستانتین. بدین جهت مرگ کنستانتینس کلور که در سال ۳۰۶ پیش آمد موجب يك سلسله اغتشاشات و اعمال غامبانه شد.

کنستانتین خود را بوسیله (لژیون) های (گل) و (برتانی) بعنوان « اوگوست » معرفی کرد، در حالیکه ماکسانس خود را در رم بوسیله دسته های گارد امپراطوری « پرنسپس • Princeps شاهزاده ) و کمی بعد از آن « اوگوست » نامید و بعد از سالها اختلال بینهایت کنستانتین و ماکسانس در سال ۳۱۱ در مقابل همدیگر باقی ماندند.

در مشرق، بر اثر استعفای (دیو کلسین)، (گالر) بمقام اوگوستی رسید و بعنوان قیصر يك افسر موسوم به (ماکسیمین دایا) (۱) را بخود ملحق ساخت. تا موقع فوت (گالر) در سال ۳۱۱ همه کارها بسیار خوب بود. در آن موقع برای ماکسیمین دایا رقیبی پیدا شد و او عبارت بود از يك نفر بنام (لیسینیوس) که در ایام اغتشاش (گالر) او را اوگوست کرده بود اما هرگز نتوانسته بود در باختر پیشرفتی بکند و حساب میکرد که در خاور موفق بجبران مافات خواهد گردید. از آن موقع دیگر قضایا جریان منطقی خود را طی کردند. در باختر: کنستانتین شر (ماکسانس) را از سر خود دور کرد و در همان زمان (لیسینیوس) با (ماکسیمین دایا) بهمان نحو رفتار می نمود. سپس کنستانتین دفع شر (لیسینیوس) را کرد. پیکاری که در نتیجه آن مغرب به کنستانتین تعلق یافت در تاریخ ۲۸ کتبر ۳۱۲ در محل (صخره های سرخ)، آنجائیکه پل

(۱) در نزدیکی شهر رم از روی رود (تیر) عبور می کند بوقوع پیوست. ما کسانس در آنجا غرق و تلف شد و کنستانتس مظفرانه وارد رم گردید. در مشرق، در نزدیکی (ادرنه) در آغاز سال ۳۱۳، (ماکسیمین دایا) بوسیله (لیسینیوس) مغلوب شد و با آسیای صغیر فرار کرد و در آنجا در همان سال از ناخوشی یا بوسیله زهر درگذشت.

لیسینیوس و کنستانتین علی الظاهر موافق بودند. در سال ۳۱۷ با بکدیگر توافق نظر حاصل کردند که از طرفی دو پسر کنستانتین بنام (کریسپوس) (۲) و (کنستانتین جوان) و از طرف دیگر یک پسر لیسینیوس بنام (لیسینیوس جوان) را به سمت قیصر تعیین نمایند. این یک تصمیم مهمی بود زیرا در موقعی که چنان بنظر میرسید که می خواهند رژیم دیوکلسین را تجدید کنند وراثت را جانشین قبول مشترک می نمود. طبعاً این تصمیم هر یک از او گوست ها را متمایل می کرد که کلیه اختیارات را برای خاندان خود بخواهد.

این تصمیم خیلی بیش از علل مذهبی که بعداً تشریح خواهیم کرد باعث جنگی گردید که منتها در سال ۳۲۴ شروع شد. لیسینیوس در (ادرنه) و سپس در (کریزوپولیس) شکست خورد. او مجبور گردید که بکنستانتین تسلیم بشود و کنستانتین با وجود وعده هائی که داده بود او را بقتل رسانید، همانطور که بعداً (لیسینیوس جوان) را بقتل رسانید.

کنستانتین امپراطور منحصر بفرد ماند. او قبلاً پسر سوم خود کنستانتین را بر تبه قیصری ارتقاء داده بود: او بدین ترتیب



در همان موقع که وحدت امپراطوری را نیز احداث نمود . از سیستم «تترارشی» یا حکومت چهار نفری دیگر چیزی باقی نمانده بود .

## کنستانتین و مسیحیت

**وضع مسئله** - قبل از جلوس کنستانتین امپراطوری روم یک امپراطوری بت پرست بود و از زمان سلطنت کنستانتین یک امپراطوری مسیحی شد .

این قضیه یکی از مهمترین وقایع تاریخ ، ولسی در عین حال یکی از بغرنج ترین مسائل می باشد . نفس قضیه قابل انکار نیست و سنت عیسوی ، وقتی که کنستانتین و مادرش ( هلن ) را جزء مقدسین قرار میدهد اشتباه نکرده است . اما همان سنت مسیحی بزودی در قوه این وقایع حیرت انگیز جنبه اعجاز را بیش از آنچه ضرورت داشت دخالت داد .

از طرف دیگر ، تاریخ سلطنت کنستانتین یک مسئله منبع اطلاعات را پیش می آورد که فقط در سالهای اخیر بطور رضایت بخشی حل شده است .

مدرکی که ، لامحاله از لحاظ روابط کنستانتین بامسیحیت ، بیش از همه مهم محسوب می شد کتاب ( زندگانی کنستانتین ) بود که بنام ( اوزب ) ( ۱ ) نویسنده مسیحی ساکن ( سزاره ) یا ( قیصریه ) منتشر شده است . اتفاقاً مطالعات جدید بسویژه مطالعات بیزانس شناس بزرگ بلژیکی ( ه . گرگوار ) ثابت کرده اند که اگر هم این کتاب ( زندگانی ) بشکلیکه بدست ما

رسیده است شاید يك « هسته » مربوط به (اوزب) داشته باشد،  
 قسمت‌های وسیعی از آن مسلماً متعلق بیک زمان خیلی دیرتری است.  
 و بنا بر این، اقتضای اصول صحیح اینست که از يك متن  
 که ممکنست اثر یکی از معاصرین که خودش شخصاً کنستانتین  
 را می‌شناخت - یعنی (اوزب) - نبوده بلکه متعلق بیک استخراج  
 کنندهٔ اواخر قرن چهارم با اوایل قرن پنجم باشد باید بمنتهی درجه  
 ظنین بود.

قطط يك مثال ذکر کنیم: مثال وحی مشهور را که قبل از  
 بیکار علیه (ماکسانس) در پل (میلویوس) بوقوع پیوست. این داستان  
 معروف است.

در آسمان يك صلیب نورانی ظاهر گردید که پهلوی آن  
 این کلمات دیده میشد:

« با این علامت تو پیروز خواهی شد » و کنستانتین  
 بسر بازان خود امر کرد که این علامت را روی سپر های خود  
 نقش کنند و پس از آن کنستانتین بدین عیسوی گروید و فاتح  
 گردید. تمام قضایا در کتاب (زندگی کنستانتین) موجود است.  
 اما در هیچ اثر دیگری که معاصر کنستانتین باشد یافت نمیشود.  
 و مهمتر از این آنکه بر رهبران کلیسیا تا (سنت اوگوستین) و  
 خود او قضایای مذکور مجهول بود.

چگونه می‌توان وضع فوق را قرین صحت دانست مگر اینکه فرض  
 شود که تمام آنچه مربوط به ظهور علامت مزبور بوده ساختگی  
 است؟

بگانه متنهایی که تکیه بر آنها با احتیاط نزدیک است،

علاوه بر قصائد رسمی، عبارت است از (تاریخ کلیسیا) بقلم (اوزب) که مورد سوء ظن نیست (و گذشته از این از ظهور علامت آسمانی حرف نمی‌زند) و تاریخ (لاکتانس) راجع به (مرگ ستمگران). تألیفات مذکور، با انضمام اسناد مربوط با آثار باستانی و کتیبه‌ها و سکه‌ها، اجازه می‌دهند یک طرح بر پا شود که گرچه هنوز خیلی مانده است قطعی تلقی شود معذالک از داستان متداول خیالی دور می‌شود و تقریباً بدین قرار است:

**آئین خورشید پرستی و مسیحیت - کستانتن در ابتدا بت پرست و پیرو آئین خورشیدی بود و نخستین، و شاید یگانه - علامتی که بروی ظاهر گردید یک علامت بت پرستی بود ما این واقعه را بوسیله یک عقیده که در سال ۳۱۰ در شهر (ترو) در حضور کستانتن افشاء شد می‌شناسیم:**

در یک معبد کشور «گل» (آپولون) - رب النوع خورشید - بر کستانتن ظاهر شد در حالیکه (پیروزی) با او همراه بود و تاجهایی از شاخه‌های غار در دست داشت و در داخل آن تاجها علامتی بود که کستانتن آنها را مانند وعده سلطنت طولانی تلقی نمود. این ظهور در زندگی کستانتن نقش مهمی بازی کرد. اگر هم او در آن موقع یکی از پیروان صدیق آئین خورشیدی نبود از آن تاریخ بسوی آن مذهب گروید و مدت مدیدی بهمان حال ماند. و سکه‌ها نیز برای ما گواهی میدهد، بویژه سکه‌هایی که روی آنها تصویر کستانتن پهلوی تمثال رب النوع آفتاب قرار گرفته است.

در این اثنا وضع مسیحیان در کشور امپراطوری تغییر می‌یافت بدون اینکه کستانتن در این امر دخالتی داشته باشد. فرمان حقیقی مدارا در سال ۳۱۱ بوسیله (گالری) صادر گردیده

فرمان مذکور اظهار می کرد که مذهب مسیح شناخته می شود و مسیحیان حق تشکیل اجتماعات دارند مشروط بر اینکه محل انتظامات نشوند و در مقابل باید آنها سعادت امپراطور و دولت را از درگاه خداوند خود خواستار شوند. توضیح این فرمان را که اگر در نظر بگیریم که ( گالر ) مسیحیان را بسختی مورد آزار و شکنجه قرار داده بود تعجب آور است، شاید در تشویش گالر باید جست که بیک مرض بسیار شدید مبتلا بود و کمی بعد از آن میبایست بر اثر آن بیماری بمیرد :

اما اینهم بحقیقت نزدیک است که مردم از شکنجه و آزار مسیحیان چون یهوده بود این کار را درک نموده بودند داشتند خسته میشدند. بهر حال، آن فرمان حقیقی مدارا با مسیحیان بود و بقلط یک سنت پا برجائی میخواست شایستگی این افتخار را با آنچه بیکه ( فرمان میلان ) میامند - و این نام هم بطوریکه خواهیم دید صحیح نیست - نسبت بدهد .

سال بعد، یعنی ۳۱۲، سال پیکار مشهور پل (میلویوس) بود ما هم اکنون میدانیم که باید داستانی را که در زندگانی (کنستانتین) بقلم (اوزب ساختگی) ذکر شده است دور انداخت. دو گواهی دیگر باقی میماند که یکی (تاریخ کلیسیا) و دیگری اثر (لاکتانس) است .

در (تاریخ کلیسیا) بهیچوجه از ظهور علامت یا چیزی شبیه بآن بحث نشده است. لاکتانس هم نه از ظهور علامت حرف میزند و نه از صلیب نورانی، اما اشاره بیکرؤیا میکند که شب قبل از پیکار برای کنستانتین پیش آمد و در خواب باو اعلام کردند که باید روی سپر سربازان خود علامتی که بدین شرح توصیف شده نقش نماید :

«حرف X که يك خط منحنی از بالای آن عبور میکند»  
 برخی از منقدین، منجمله (ه. گرگوار) این داستان را لا کتانس  
 را طرد میکنند زیرا که در آن پرداختگی راستان علامت بت پرستانه  
 سال ۳۱۰ را تشخیص میدهند.

برخی دیگر گمان میکنند که باید آنرا حفظ کرد و  
 توشیح کنستانتین را بدین وسیله تشریح میکنند، زیرا که بزودی  
 آنرا مانند دو حرف اول نام عیسی بزبان یونانی تعبیر کردند.  
 ما فقط بهمین قدر اکتفا میکنیم که هیچ چیز اجازه نمیدهد تا  
 شود که کنستانتین در سال ۳۱۲ پیرو آئین مسیح بوده است.

سنت مسیحی بسال بعد، ۳۱۳، یعنی سال صدور فرمان  
 میلان کمتر اهمیت نمیدهد، زیرا که فرمان مذکور را يك گواهی  
 درخشان تغییر مذهب کنستانتین میدانند. در واقع چه اتفاقی افتاد؟  
 در سال ۳۱۳، میان کنستانتین، که به لا کتانس غایب کرده بود،  
 و (لیسینیوس) که خود را برای برکنار نمودن (ماکسیمین دایا)  
 آماده میساخت، مذاکراتی بعمل آمده بود، آیا سیاستی که  
 مناسب بود در باره مسیحیان مراعات شود یکی از موضوعهای  
 این مذاکرات بود؟ ما میتوانیم چنین فرضی بکنیم، ولی در  
 اینباب چیزی نمیدانیم - چیزیکه صحت دلرد اینست که از آن  
 زمان دو سند در دست داریم:

اولا - (لا کتانس) متن لاتینی يك حکم مورخ ژوئن  
 ۳۱۳ را که لیسینیوس خطاب بفرماندار (بی تی نی) صادر کرده  
 و در (نیکومدی) اعلان شده بود برای ما حفظ کرده است متن  
 یونانی همان حکم را نیز (اوزب) در (تاریخ کلیسیا) حفظ  
 کرده است. حکم مذکور، بدون اینکه آئین مسیح را مافوق  
 تمام مذاهب قرار بدهد آزادی وجدان را اعلام میکند و با يك

روح تسکین و عدالت : اظهار میدارد که اموال متعلق بعیسویان که مصادره شده باید بایشان مسترد گردد . سندی که « فرمان میلان » نام دارد و موجب افتخار کنستانتین محسوب میشود بقراریست که گفته شده صحیح تر این میبود که آنرا « فرمان نیکومدی » مینامند چه در واقع این يك حکم لیسینیوس مخصوص به مشرق بود .

ثانیاً - سند دیگر عبارت است از يك دعا که متن آنرا لا کتانس حفظ کرده است این دعا را ( لیسینیوس ) تنظیم نموده بود ( و یا بطوریکه لا کتانس میگوید بر لیسینیوس الهام شد ) و لیسینیوس آن دعا را بر بازان خود آموخت و آنان را واداشت که قبل از پیکار قطعی علیه ( ما کسیمن دایا ) آنرا بخوانند . این دعا بهیچوجه يك متن مسیحی بتمام معنی نیست ، گرچه در طی آن هیچ عبارتی نیست که بتواند يك مسیحی بر بخورد : این يك مناجاتی است خطاب بیک خداوند ، و پیروان ( میترا ) یا آفتاب هم مانند مسیحیان میتوانند خدای خود را در متن آن دعا بشناسند .

چنین است دو متن مذکور که ما میتوانیم بوسیله آنها بروحیه امپراطوران در پیرامون سال ۳۱۳ پی ببریم . این هم شایان تذکر است که هر دو متن از لیسینیوس و هر دو مربوط بخاور است : آیا بدین علت نیست که لیسینیوس ، که در آن موقع گرفتار مبارزه برضد ( ما کسیمن دایا ) بود ، فکر میکرد که بدین ترتیب اقوام مهم مسیحی خاور را بطرف خود جلب کند ؟ اما کنستانتین ، علی الظاهر او این متن ما را دیده و تصویب کرده است ، زیرا چنان بنظر میرسد که خود او ، چند ماه قبل از آن ، و شاید با همان روحیه ، قبل از پیکار قطعی علیه ما کسانس ، بر

ضد رسوم يك پرستی که دشمن او بیش از پیش بکار میبرد ، اظهارات مبنی بر مدارا و مناجاتهای را خطاب بیک خدا که مسیحیان میتوانستند خدای خود را در آن مناجاتها بشناسند استعمال میکرد. اما کنگه قضیه بر ما مکتوم است .

و يك سند مسلم که ما برای سال ۳۱۳ در دست داریم يك مدال طلاست که در کارگاه امپراطوری ( تاراگون ) ضرب شده و روی آن تمثال کنستانتین و رب النوع خورشید پهلوی همدیگر دیده میشوند . آیا میتوان قبول کرد که کنستانتین در حقیقت و بتمام معنی در آن تاریخ تغییر مذهب داده و بآئین مسیح گرویده است ؟

**تغییر مذهب کنستانتین** - تحقیقات جدید که مخصوصاً مبنی بر سبکه شناسی است موجب این فکر شده است که کنستانتین فقط از سال ۳۲۰ بطور قطع متمایل ب مسیحیت گردید ، آیا این بیش آمد منحصرأ بعلمت عقیده باطنی بود ، یا اینکه نزدیکی مبارزه با لیسینیوس در اینباب دخالتی داشت ؟ کتاب « زندگی » بقلم ( اوزب ) دروغی مدعی است که آزار و اذیت مسیحیان شرق بدست لیسینیوس باعث جنگ شد .

این ادعا مسلماً درست نیست . ولی ممکنست که اختلافی که جاه طلبی کنستانتین در آن يك نقش قطعی بازی کرد ، بالاخره در میان اشکال دیگر ، شکل يك اختلاف مذهبی را بخود گرفته باشد . شاید شکست لیسینیوس در سال ۳۲۴ ، در ( ادرنه ) مانند يك شکست بت پرستی ، و فتح کنستانتین مانند يك پیروزی مسیحیت تلقی شد . چیزی که شایسته است تذکر داده شود اینست که کنستانتین بعد از پیروزی خود بهیچوجه خیال نداشت مسیحیت را مانند يك مذهب رسمی تحمیل کند . اگر ما گفته های اوزب

ها دخالت نمود. بلاشک، این کافیسست که جای برجسته‌ای را که سنت مسیحی برای کنستانتن قائل میشود تأیید نماید.

## بنای قسطنطنیه

وقتیکه صحبت از بنای قسطنطنیه بدست کنستانتین بمیان میاید، باید موضوع روشن بشود. ابدأ مقصود این نیست که شهر تازه‌ای در یک مکان جدید برپا شده است. پیش از آن، اتباع قدیمی « مگاری (۱) بیزانس نوک این شبه جزیره مثلث را که فیما بین دریای مرمره و بندر وسیع طبیعی ( شاخ طلائی ) (۲) را اشغال میکردند. بیزانس آبادی وهمچنین تبدلات تاریخ خود را مدت‌های مدید مدیون این وضع مناسب استثنائی خود روی جاده بزرگ تجارتي بغازها وجاده گندم باستانی، در نقطه تلاقی اروپا و آسیا بود. اما وقتیکه کنستانتین این محل را برای اینکه یک پایتخت دوم بامپراطوری بدهد انتخاب کرد، یک قصبه بزرگی بود و بس.

پیش از کنستانتین دنیای رومی یک پایتخت داشت که عبارت بود از رم. بعد از کنستانتین، علی‌الظاهر دو پایتخت داشت، رم و قسطنطنیه، ولی در واقع، در مقابل رم که بحال انحطاط خود ترك شده بود، قسطنطنیه هر روز بزرگتر میشد و همین قضیه که این شهر مقر امپراطور و مرکز ادارات بود آنرا به

---

۱ - Mégaride (مگارید) قسمتی از یونان در حوالی تنگه (کورنت) را میگفتند: ( مگاری ) یعنی اهالی ( مگارید ). بطوریکه مصنف میگوید عده زیادی از اهالی مگارید سابقا بناحیه قسطنطنیه آمده و در آنجا برقرار شده بودند. ( مترجم )  
( ۲ ) - بزبان ترکی امروزی ( آلتون قوم ) بفرانسه

Golden Horn به انگلیسی Corne d'Or



پایتخت حقیقی مبدل نمود. این پیش آمد مهم‌ترین واقعه سلطنت کنستانتین و بعقیده من خیلی مهمتر از قبول مذهب عیسوی از طرف کنستانتین بود، چه این عمل اخیر غیر از تسریع يك تحول محتموم چیز دیگری نبود.

از همان دوران باستانی گفته میشد که کنستانتین شهر رم، پایتخت بت پرستی، را ترك کرد. باین دلیل که خود را در آنجا فاقد و جاهت ملی احساس مینمود. این دعوی غلط است، و همچنین اگر پیروی از شهادت (اوزب) دروغی بکنیم که میگوید کنستانتین میخواست قسطنطنیه را يك شهر مسیحی بکند بازراه خطا خواهیم پیمود. بنای شهر با تشریفات بت پرستانه توأم بود و اگر هم کنستانتین در آنجا کلیسیاهائی بر پا نمود، بتخانه‌ها را نیز سر جای خود باقی گذاشت (وحتی شاید، بنا بگواهی نویسنده بت پرست «زوسیم» (۱) که در این موقع چندان مورد سوءظن نتواند بود، بتخانه‌های جدیدی هم بنا کرد.) در واقع کنستانتین نظریات سوق الجیشی و اقتصادی و سیاسی در این امر تعقیب میکرد. سوق الجیشی: شدیدترین تهدیدات که متوجه امپراطوری بود از جانب (گو)ها و ایرانیها بود. رم که گذشته از این در معرض تهدید قبائل (ژرمن) و (ایلیری) بود، از این دو صحنه عملیات جنگی خیلی فاصله داشت. قسطنطنیه که دژ تسخیر ناپذیری بود در عین حال يك مبداء حمله بسیار عالی زمیننی و دریائی بر ضد بیگانگان شمالی و شرقی بود. اقتصادی: در آن ایام قرین اغتشاش، لازم بود که راه بغازها آزاد بماند و مبادلات تجارتي میان مدیترانه و کشور های مجاور دریای سیاه، میان اروپا و

آسیا ، تأمین شود . بالاخره سیاسی : انحطاط عمومی ایتالیا که در قرن دوم خیلی واضح بود ، بیش از پیش شدت کرده بود . رم ، که مغرورانه ، بخیال امتیازات کهنه خود بحال رکود باقی مانده بود ، یک شهر مرده بود . مشرق یونانی بوسیله ثروت و تمدن خود با نهایت وضوح ، مانند قسمت زنده امپراطوری عرض اندام میکرد .

وانگهی از قرن سوم رم دیگر پایتخت واقعی امپراطوری نبود . آیا این يك امر پرمعنی نیست که از چهار پادشاهی که (تترارشی) - سلطنت چهار نفری - را تشکیل میدادند هیچیک نخواست در آنجا اقامت گزیند و در خود ایتالیا در آن زمان میلان جای رم را گرفته بود ؟ خود کنستانتین نیز در رم مقیم نبود بلکه در (ترو) (۱) ، در (سیرمیوم) یا (میترویکا) (۲) ، در (ساردیک) - صوفیه فعلی - در (نیکومدی) اقامت نمود : اینها همه منازلی بودند در سر شاهراه بزرگ مغرب بمشرق ، که از قسطنطنیه هم میگذشت ، اما از ایتالیا منحرف گردیده بود .

از همان سال ۳۲۴ ، هنگامیکه غلبه‌وی بر (لیسنیوس) مشرق را در اختیار وی در آورد ، کنستانتین با يك عمل دلیل بر نبوغ ، بیزانس را انتخاب کرد . کارهای ساختمانی بیدرنگ آغاز شده ، تا سال ۳۳۶ ادامه یافته ، عده معتنابهی از کارگران را مشغول داشتند . يك قلم ، چهل هزار نفر از (گو)ها را بعنوان عمله خاک بردار استخدام کردند . بسیاری از شهرهای بزرگ را از آثار صنعتی ، ساختمانهای تاریخی را از ستونها یا منبت کاریهای آنها محروم ساختند تا بدان وسیله شهرنوساز را

۱- Trèves

۲- Mitrovica-Sirmium

زینت بدهند. برای جلب اعیان رم کاخهای تازه بایشان بخشیدند و برای جلب توده ترتیب آذوقه یکساله را بنحویکه در رم معمول بود و همچنین توزیع مجانی گندم را برقرار نمودند. کنستانتین شخصا حدود شهر را معین کرده، از همان بدو امر باین شهر مساحتی چهار یا پنج مرتبه بیشتر از مساحت بیزانس قدیم داده بود.

مراسم افتتاح رسمی در تاریخ ۱۱ مه ۳۳۰، قبل از اختتام کارهای ساختمانی بعمل آمد. از آن تاریخ امپراطور و شورای امپراطوری در قسطنطنیه اقامت نمودند. شهری که کنستانتین نام خود را بآن داد غالباً نیز با عبارت «رم جدید» که بآن مربوط ماند تعیین میشد. قسطنطنیه هم مثل رم هفت تپه و چهارده ناحیه داشت. این شهر هم یک (فوروم) (۱) و یک (کاپیتول) (۲) و یک سنا داشت. علاوه بر این قرار شد که آنرا مثل یک سرزمین ایتالیائی تصور کنند نه مثل یک ناحیه ایالتی، و بنابراین از مالیات معاف باشد. رم هنوز هیچ یک از امتیازات خود را از دست نداده بود اما این امتیازات در عین حال شامل حال قسطنطنیه نیز میشد. قسطنطنیه طبعاً پایتخت واقعی شد در صورتیکه رم را بحال خود در تنهایی و فراموشی گذاشتند تا بعثت حرکات گذشته افتخار آمیز خود را تکرار کند. (ل - برهیه) میگوید: «روی سکه های سال ۳۳۰ هر دو شهر بشکل نیم تنه های دارای کلاه خود با زنجیره بر گها و بالاپوش امپراطوری دیده میشود ولی عصای سلطنت را نیم تنه قسطنطنیه در دست دارد.»

نتایج این پیش آمد بسیار بزرگ بوده اولاً میان مغرب لاتینی که علی الظاهر بحال انحطاط چاره ناپذیری ترک می شده و مشرق یونانی ، مخالفت تائید میگردید بنای قسطنطنیه علامت غلبه مشرق بر مغرب و غلبه يك شكل مخصوص خیلی شرقی تمدن یونانی ، بر تمدن لاتینی بود .

این پیش آمد ضمناً مبداء يك تمدن جدیدی شد که شایسته است بنام تمدن بیزانسی نامیده میشود ، زیرا که هیچ شهری در تاریخ يك نقش مخصوص که مانند نقش قسطنطنیه قوی و بادوام باشد بازی نکرده است . امپراطوری از همه طرف مورد تهدید و حمله و استیلا واقع شد ، ولی قسطنطنیه یازده قرن مقاومت کرد و در پناه برج و باروی این شهر ، در کاخها و صومعهها و کارگاههای آن بود که عناصر یونانی و لاتینی ، و شرقی و مسیحی که تمدن بیزانس را تشکیل میدهند بهم دیگر مخلوط شدند .

بالاخره ، تصور نمائید چه پیش میآید اگر شهر رم - که سقوطش احتراز ناپذیر و نزدیک بود - در مقابل سیل مهاجمین بیگانه نابود میشد ؟ کلیه میراث تمدن باستانی در معرض نابودی با آن شهر قرار میگرفت ، همانطور که در واقع مدت چند قرن در مغرب نابود شد . هیچ شهر دیگری ، حتی انطاکیه یا اسکندریه لیاقت آنرا نداشت که تعلیمات یونانسی و لاتینی را دریابد . قسطنطنیه ، در طول تمام تاریخ خود ، بواسطه قدرت و ثروت یا حیثیتی که داشت و با همین يك عمل که زبان یونانی را حفظ نمود ، مدافع این میراث بود . بزرگترین افتخار کنستانتین شاید همین باشد که بواسطه يك تغییر بموقع مرکز امپراطوری ، آنچه را که قابل نجات دامن بود نجات داد .

## سلطنت کنستانتین

### و امپراطوری قرن چهارم

خوبست یادآوری شود که تقریباً مقارن اواسط مدت سه قرنی که میان زمان اوگوست و کنستانتین فاصله بود یعنی در زمان (هادرین) - در امپراطوری روم اصلاحات اداری عمیقی بعمل آمده بود: سر بازگیری در ارتش بشکل مجلسی در آمده، شورای سلطنتی و دوائر امپراطوری تشکیل یافته، اداره امور ایتالیا از مجلس سنا منتزع گردیده، درجات برتری، لامجاله در طبقه سواره نظام، برای مشاغل و حقوق و عناوین برقرار شده بود، و اینها اقداماتی بودند که میبایستی نتایج مهمی برای آتیه داشته باشند. اینرا هم باید یادآور شد که (دیو کلسین) نیز بانسی اصلاحاتی است که در اغلب موارد با اصلاحات کنستانتین مشتبّه میگردد. پس از این تذکرات؛ میتوان براستی گفت که کنستانتین بآن چیزیکه طرحی بیش نبود یک شکل قطعی بخشید و در پایان فرمانروائی وی، امپراطوری در کلیه شئون صفات نوینی یسافته بود که بالنتیجه در آن موقع تاریخ جدیدی شروع میشود.

#### امپراطوری و دفاع آن - از نظر جغرافیا، تغییرات

کمی در امپراطوری بوقوع پیوسته بود. در اروپا، تمام کشورهای که در مشرق و جنوب رود (رن) و رود دانوب واقع شده اند و کشور (بریتانیا) بااستثنای آنچه که امروز اسکتلند و ایرلند را تشکیل میدهند؛ در افریقا، در طول یک خط ساحلی بوسعت کم یا زیاد که از مراکش (مورتانی) تا مصر میرفت، و خود مصر، در آسیا. در عربستان، ناحیه سینا، و فلسطین و سوریه و آسیای

صغیر، که حدودشان، در مشرق عبارت بود از صحرای عزبستان و امپراطوری ایران و دره‌های قسمت بالای فرات و دجله، تابع اقتدار رم بودند. در داخل این مرزها، سر زمین امپراطوری به ایالات تقسیم شده بود و عده این ایالات از یکصد تجاوز مینمود ولی تفاوت‌های اداری میان ایالات بکلی از بین رفته بود. دیوکلسین ایالات را جمعا به دوازده گروه موسوم به دیوسز (۱) تقسیم و بزودی آنها را نیز مجموعا به شکل چهار پرفکتور (۲) یا فرمانروائی - که عبارت بودند از (گل) (ایتالیا) و (ایلیری) و (مشرق) ترکیب نمود.

برای دفاع امپراطوری سازمانی بر اسلوب جدید داده شد. گمان کرده بودند که اگر در طول تمام سرحدات یک نوع دیوار چین - یک خط سنگر بندی بلا انقطاع - که آنها را «لیمس» (Limes) مینامیدند ساخته شود در پناه آنها در امان خواهند بود و سرزمین کشور را بدین وسیله حمایت خواهند کرد. ولی شهرها کم کم از حصارهای خود تجاوز کرده و در دشتهای مجاور توسعه یافتند و دیوارهای آنها خراب شد.

تهاجمات قرن سوم ضعف این تشکیلات دفاعی را بشوت رسانید. زیر فشار شدید وحشیان «لیمس» فرو ریخت و شهرهایی را که از داخل بروی دشمنان باز بودند بلا دفاع تسلیم آنان نمود.

بدین جهت، دیده شد که شهرها دیوارهای خود را ترمیم میکنند یا دیوارهای جدید بمجمله میسازند و بدین جهت بود که از کنستانتین

بعد ، دفاع اصلی امپراطوری دیگر در مرز نبود - در آنجا فقط حائللی از سربازان دهاتی بنام لیمیتانی (Limitanei) میگماشتند - بلکه در قلعه های محکمی بود که پادگانهایی داشتند . این اقدام مخصوصاً از این لحاظ بموقع بود که اقوام وحشی از نظر عده و سرعت حرکت برتری داشتند و میتوانستند در يك نقطه سد زودشکن (لیمس) را بشکافند ، در صورتیکه از فن محاصره هیچ گونه اطلاعی نداشتند و نمی توانستند يك دژ را تسخیر کنند .

**امپراطور و حکومت** - امپراطور پادشاهی مطلق العنان بود . او خدا بود . (اورلین) در قرن سوم ، درملاء عام نیمتاج را که نشانه خاص خدایان بود بر سر گذاشت و کتیبه ها بوی لقب (deus et dominus) - **دئوس اِه دو مینوس** - یعنی «خدا و فرمانروا» - میدادند . تحول ضروری امارت بسوی يك سلطنت از نوع شرقی ، تحت نفوذ حکومتهای پادشاه یونان و مصر و ایران در زمان (دیو کلسین) و (کنستانتین) که رسوم پرستش پادشاه را بانهایت دقت تعیین نمودند تکمیل شد . ضمناً هر چیزی که مربوط بامپراطور بود مقدس شد : وزیر دارائی ، از آن لحظه که مکنت امپراطور و ثروت کشور یکی شد ، بنام ، «کنت بخششهای مقدس» و رئیس قسمت البسه امپراطور بنام «کنت لباسهای مقدس» نامیده شدند .

از این نوع ادراك جدید راجع بامپراطور ، ادراك جدیدی راجع بادارات و حکومت امپراطوری ناشی میگردد که با این دو فکر خلاصه میتوان کرد .

اولاً - کاخ امپراطوری ، یا دربار مرکز دولت میشود و

و بقول ( و. دوروی ) که ( فیلو ) (۲) نقل کرده است « تمام امپراطوری در آن جا میگیرد » نایب دیگر بدولت خدمت نمیکنند بلکه بامپراطور خدمت میکنند. بموجب طرز فکر شرقی که بزودی طرز فکر ترون وسطی شد ، خدمت بشخص فرمانروا جای طرز فکر قدیم راجع بمقامات دولت را میگیرد . در اینجا هم نباید تصور کرد که انقلابی بوقوع پیوسته است . امپراطوران رم همیشه عده ای از « مشتریان » یا « دوستان » داشتند و ( هادرین ) اعضاء « شورای پرنس » را که کم کم جای سنارا گرفت از میان این اشخاص انتخاب کرده بوده ولی از کنستانتین ببعد بود که این ترتیب بشکل قطعی درآمد و مقامات عالیه دولتی به « همراهان » امپراطور - بزبان لاتینی « کمیتهس » Comites - ( که لغت ( کنت ) فرانسوی ( Comte ) از آن ریشه میگیرد ) سپرده شد .

برای احترام از اینک که در میان این عده روز افزون اشخاصی که در پیرامون امپراطور جا گرفته بودند بی نظمی و درهمی تولید شود مجبور شدند قواعد مربوط بدرجه بندی مامورین را با دقت تمام تعیین و تنظیم کنند. این طرز عمل معکوس طرز عمل رم بود. مدت مدیدی ، شغل بسته بطبقه ای بود که صاحب مقام بدان تعلق داشت : از این ببعد طبقه از شغل ناشی خواهد شد . در اطراف امپراطور اعضاء خانواده اش « نوبیلیسم » ( nobilissime ) ها (۳) بودند و بعد بترتیب « پاتریس » ها و « ایللوستر » ها و « رسپکتابل »

۱ - V. Duruy

۲ - F. Lot



ها و «کلاریسیم» ها - که تئوریست<sup>۱</sup> دل رتبه سابق سناتورها را داشتند و «پرفکتیسم» ها - که معادل رتبه شوالیه (سوار نظام) بود.

بطوریکه (آلبرتینی) میگوید: «بجای جامعه باج دهنده زمان او گوست، ترتیب درجات کارمندان دولت بر قرار شد».

از طرف دیگر، برای اینکه یک کارمند خیلی اهمیت پیدا نکند و خطرات غصب یا عصیان که قرن گذشته و خامت آن را نشان داده بود تکرار نشود، چیزی را که از چندی پیش یک عادت شده بود - یک قاعده مبدل کردند: بدین معنی که قوای لشگری و کشوری را از همدیگر تفکیک نمودند.

ژنرالها (که دوک یا کنت بودند) دیگر در اداره امور شرکت نداشتند و بر عکس، فرمانداران ایالات یا مدیران «دیوسز» ها و حتی رؤسای محاکم کارمندان کشوری صرف بودند. و اما اداره مرکزی که بدوایر امپراطوری سپرده شده و تحت اختیار «رئیس ادارات» بود، رویهم رفته مجموع سازمان و تقسیم بچهار دایره بزرگ زمان (هادرین) را حفظ نموده بود.

بحران اقتصادی و تبدلات اجتماعی - درقبال این تبدلات عمیق در حکومت، تغییرات اجتماعی نیز در تمام طبقات و تمام موقعیتها بعمل آمدند.

منشاء این تبدلات، را باید در بحران اقتصادی که بواسطه بی نظمیها و اغتشاشات قرن سوم تحریک یا تشدید شد، جستجو

۱ - Patrices' illvstres' respectables Clarissimes Perfcttissimes

نمود. کندشدن مبادلات تجارتنی، فقر عمومی، تقلیل عده بردگان، انحطاط صنعتی، اوضاع زندگی و اقتصادیات امپراطوری را که تا آن زمان منحصرآ شهری بود، بکلی زیور و کردند، تغییرات اجتماعی نتیجه قضایای فوق بود.

در مدت سه قرن اول، چنان بنظر میرسد که امپراطوری روم یک «فدراسیون شهرها» میباشد که از روی نقشه سازمان روم تاسیس شده است هر شهری، مانند تصویر کوچک روم، بوسیله مقامات دولتی و «دکورئون» (۱) ها یعنی سناتورها که تمثالی از درجه بندی شهرداری روم بودند اداره میشد. این تعادل سعادتبار پس از پایان سوادتمندی دوام نکرد: از همان قرن سوم کارمندان امپراطوری، فرماندار ایالت و مخصوصاً مأمور رسیدگی بمحاسبات، باندازه معتناهی بحدود اختیارات سازمانهای شهرداری که هر قدر وظایفشان سنگینتر میشد، نقشی که بایستی بازی کنند تقلیل می یافت، تجاوز نمودند. مرسوم این بود که یک مأمور عالیرتبه بایستی پول زیادی برای زیباساختن شهر و خوشحالی همشهریان خود خرج کند. چون خانواده های قدیمی فقیر گشتند، کمتر درصدد جستجوی مقامات و عناوین بیهوده تر و پرخرج تر بر آمدند

سپس، بعد از اصلاحات (دیو کلیسین) که تقسیم بندی و وصول مالیات برعهده (دکورئون) ها گذارده شد، آن خانواده ها از مقامات مذکور دوری جستند، و چون کنستانتین مأمورین را با دارائی خودشان مسئول وصول مالیاتها نمود، از مقامات مذکور فرار کردند. آنوقت دولت مداخله کرد تا تعیین کند که کدام طبقه از شهریان، بوسیله درآمدهای خودشان، مجبور بودند که وظائف مالیاتی را برعهده بگیرند و مسئولیت این امر

را قبول کنند. بدین ترتیب طبقه موروثی (کوریاال (۱)) ها به وجود آمد. در اینباب (ف.او) چنین میتویسد: «غیر ممکن است که پسر مال پدر را بارث نبرد. بنابراین هر کس از راه ارث (کوریاال) خواهد بود. و شخص (کوریاال) غلام «کوری» (۲) میشود، همانطور که شخص دهقان غلام زمین است»

اقامت در شهرها که سابقاً بی نهایت جذاب بود، دیگر لذتی نداشت. آنانکه تمولشان زیادتر بود، برای فرار از شهریک وسیله داشتند که عبارت بود از نام نویسی در سنای بایتخت، که شخص را از تعهدات نسبت به «کوری» محلی معاف میداشت، بدین جهت بود که پذیرفته شدن در ردیف «کلاریسیم» ها تا آن اندازه طرف توجه بود. در نتیجه يك طبقه اجتماعی جدید بوجود آمد و آن عبارت بود از ملاکین بزرگ ولایات که در املاک خود زندگانی مستقلی داشتند و تا بم اختیار کارمندان دولت نبودند و از پرداختن مالیات شانه خالی میکردند و غالباً خودشان قضاوت میکردند و حق بست نشستن برای خود قائل شده بودند. بالاتر از این، آنان، بوسیله تاسیس «پاتروناژ» (۳) برخی از بهترین عناصر شهری را بسوی خود جلب کردند بدین ترتیب که در مقابل تقاضای روز افزون اداره مالیه اشخاص را تحت حمایت خود قرار میدادند و این اشخاص اموال خود را بوسیله هبه بایشان می بخشیدند و فقط بهره اموال را برای خود نگاه میداشتند. این يك خطر بزرگی برای دارائی امپراطوری بود و بدین علت

۱- Curiales

۲- Curie اداره مالیات بردرآمد

۳- Patsonage حمایت، تحت حمایت گرفتن

بود که بکرات - ولی همیشه بعث - منع رویه « پاتر و ناژ » تکرار شد .

بحران اقتصادی اهمیت نسبی شهر و دهات را معکوس نمود زمین مهمترین منبع ثروت گردید ، باین قضیه با نظر اهمیت نگریستند که استثمار منظم از خاک را بهوی و هوس شخصی و اگذار نکنند و آنرا هم مانند يك عمل دولتی سازمانی بدهند . بدین وسیله دهاتیان ، بیش از کوریالها و پیشه وران شهرها ، بوضع خود ، و بالنتیجه بزمین ، بستگی پیدا کردند . البته ، دهاتی خواه مستاجر باشد خواه مالك ، يك مرد آزادیست ، ولی درعین حال او بحکم ارث بيك قطعه زمین وابستگی دارد که حق ندارد آنرا ترك کند و کسی حق ندارد او را از آنجا اخراج نماید . این همان چیز است که « بردگی زمین » نامیده شده است .

سربازان ، کارمندان ، طبقات متوسط الحال و پیشه وران شهرها و دهاتیان همه بنحوا تم و اکمل و گاه بشکل موروثی ، بوضع زندگی خود بستگی داشتند و این بود وضع اهالی امپراطوری از قرن چهارم بعد . فقط قدرت بزرگان و الطاف امپراطور می توانند در این اوضاع تغییراتی ایجاد کنند .

چالب توجه ترین صفت این موسسات بلاشک عبارت است از مداخله ظالمانه دولت در تمام شئون . این مداخله احترام نا پذیر شده بود و بوسیله دو علت میتوان آنرا تشریح کرد : اولاً بحران اقتصادی هر کسی را و میداشت که بکوشد از زیر بار وظائف خودشانه خالی بکند ، و واکنش این قضیه دولت را وادار نمود که با خشونت هر کسی را در جای خود ثابت نگاهدارد تا بهتر بتواند او را با انجام وظائف خود مجبور سازد . این يك راه چاره موقتی بود و اشتباهها تصور کردند که علاج درد است .

اما در این امپراطوری پهناور و متشخت که رم نتوانسته بود حس نفع مشترک را ایجاد کند، غیر از توسل بقدرت راه نجات دیگری نبود.

از طرف دیگر، جای تردید نیست که اصول حکومتی که او گوست برقرار کرد، باشکست مواجهه شده بود، بدین معنی که نتوانست بامپراطوری یک قانون اساسی که متناسب با عظمت کشور باشد بدهد. او نتوانسته بود رژیم دیگری غیر از رژیم شهرداری-رم که در تمام شهرهای (رمانیا) Romania تکرار شده بود بدهد. *Senatus Popolusque romanus* (۱) - (سنا توس - پوپولوسیک - روما نوس) - اما سنا بدرجه یک انجمن شهر داری تنزل یافته بود و ملت از مدتهای مدید باینطرف یک کاریکاتور ملت جاگمه بود، بهان نهو که دسته های سیرک کاریکاتور (فوروم) بودند. در اینجا نیز نجات بقدرتی که از بالا آمده باشد منحصر بود.

# فصل سوم

## قرن (ژوستی نین)

### (۵۱۸ تا ۶۱۰)

**صفات عمومی - سلطنت ژوستی نین** ، در تاریخ بیزانس ، مانند يك خبط عظیم بنظر میرسد . خبط عبارت بود از قطع يك تحول طبیعی و ضروری : هنگامیکه امپراطوری عملا يك امپراطوری شرقی گردید بود ، هنگامیکه امپراطوران قرن پنجم ، گرچه حقوق نظری خود را نسبت بمغرب محفوظ داشته بودند معذک آنرا در عمل ترك وفدای نجات مشرق نموده بودند ، (ژوستی نین) از همان آغاز فرمانروائی خود نظر و حرص خود را بمغرب - یعنی بزمان گذشته - معطوف داشت . و برای تجدید حیات این قسمت مرده امپراطوری ، او يك جدیت فوق العاده بخرج داد که قسمت زنده را ناتوان گردانید .

در سال ۵۱۸ (آناستاز) بدون داشتن اولاد و بدون اینکه جانشین خود را تعیین کرده باشد در گذشت . سنا و ارتش موافقت کردند که يك افسر بیسواد ، ولی يك سرباز خوب ، یعنی (ژوستن) از اهالی (ایلییری) را بر تخت بنشانند . برادرزاده وی ، (ژوستی نین) که او نیز از اهالی ایلییری ولی دارای معلومات عمیق بود سمت معاونت و ریزنی وی را داشت . اگرچه ژوستی نین از سال ۵۲۷

رسماً در فرمانروایی شریک شد، ولیکن میتوان چنان در نظر گرفت که او از سال ۵۱۸ شروع بحکومت نمود. او در سال ۵۶۵ درگذشت و بواسطه همین سلطنت طولانی وی، شایسته است که قرن ششم میلادی قرن ژوستی نین نامیده شود.

معاصرین (ژوستی نین) از وی تصاویری باقی گذاشته اند که همیشه با همدیگر تطبیق نمی نمایند. اما همگی قدرت استثنائی وی را در کار کردن که بوی اجازه میداد کلیه امور را خودش رتق و فتق نماید و همکاران فرسوده وی بدین جهت او را «امپراتوری که هرگز نیخوابد» لقب داده بودند خاطر نشان مینمایند. او همچنین خیلی مستبدالرأی و مغرور و خیلی عاشق افتخار و تجمل و ابهت امپراتوری بود. بالاخره، مسلم است، که او خیلی متدین و گذشته از این آشنا بر موز حکمت الهی بود.

سهمی که تتودورا (۱) همسر امپراتور، که ژوستی نین سخت دلباخته وی بود، در امور حکومت داشت و متفقاً باشوهرش در سال ۵۲۷ تاجگذاری کرد بر همه معلوم است. تتودورا دختر يك مستحفظ خرسهای میدان اسبدوانی بود. اورقاصه و هنرپیشه و، گفته اند، دارای اخلاقی بسیار سبت بود، ولی همینکه بر تخت نشست دیگر هیچگونه جای ملامت نسبت بخود باقی نگذاشت و تمام هم خود را بعظمت و وظیفه خود مصروف داشت. هیچ چیز بهتر از سخنانی که روزیکه يك شورش مهیب، طغیان معروف به «نیکا» (۲) نزدیک بود ژوستی نین را از تخت براندازد بر زبان آورد او را توصیف نمیتواند کرد. امپراتور آماده فرار بود

۱ - Thédora

۲ - Nika

که تئودورا با این کلمات که غالباً یادآوری میشود از این عمل وی جلوگیری نمود: «گوا اینکه بجز فرار راه نجاتی باقی نباشد، من ابداً فرار نخواهم کرد. کسانیکه تاج برسر داشته اند هرگز نباید بعد از دست دادن آن زنده بمانند. من این مثل را دوست دارم که میگوید: فریر (۱) کفن زیبایی است.»

ژوستی نین دو فکر و دوهدف داشت. چون امپراطور روم بود خواست که امپراطوری را با تمامیت و رفاه کامل دوباره برقرار سازد. چون امپراطور مسیحی بود، بنظرش منصفانه رسید که بهمه یک مذهب واقعی تحمیل کند و راجع باصول دین و سازمان کلیسیا با اختیار مطلق تصمیم بگیرد. تمام سیاست ژوستی نین بدین ترتیب تشریح میشود. سیاست خارجی وی کلیتاً ناشی از این فکر بود که مشرق را دوباره تسخیر کند، در صورتیکه اعمال قانسونگزاری و اداری وی متوجه این منظور بود که با امپراطوری که بدین نحو دوباره تکمیل شده است شکل و جلال سابق آنرا مسترد دارد. گذشته پرافتخار روم برای ژوستی نین یک سرمشق بود برای مسائل مذهبی، رم راه حلی پیش پای او نگذاشته بود و ژوستی نین در تردید بود. خودش متمایل بود که با مغرب و با پاپ توافق نظر حاصل نماید. ملکه تئودورا که شاید روشن بین تر از شوهرش بود و بساهمیت ایالات شرقی بهتر پی برده بود، نصیحت میکرد که سیاستی موافق با اصول مونوفیزیسم تعقیب شود.

۱ - «فرید» یا ارغوان رنگ مخصوص لباس کاردینالها



## سیاست خارجی

اکنون مافکر اساسی را که رهنمون سیاست خارجی ژوستی نین بود می‌شناسیم: این سیاست عبارت بود از تشکیل مجدد امپراطوری قدیم روم. مراحل بزرگ این سیاست واضح می‌باشند. ژوستی نین برای اینکه در مغرب آزادی حرکت داشته باشد با عجله بجنگ با ایرانیان خاتمه داد. سپس افریقا را از واندال‌ها، ایتالیا را از «اوستروگو» ها و قسمتی از اسپانی را از «ویزبگو» ها پس گرفت. گویانکه او در هیچ جا بمرزهای قدیمی روم نرسید، معذک موفق شد که دریای مدیترانه را دوباره بیک دریاچه رومی مبدل گرداند. اما مشرق بیدار شده بود. جنگ مجدد با ایران و سپس استیلای هونپا و سلاوها امپراطوری را تهدید می‌کردند، ژوستی نین که ضعیف شده بود، دیگر مبارزه نکرد و خراج پرداخت. او بوسیله یک سیاست ماهرانه موفق شد که وحشیان را دور از کشور نگاهدارد و چنانکه (ش. دیل) گوید: بوسیله یک قسم استحكامات عمیق امپراطوری را بیک قلعه مبدل نمود.

### فتوحات در مغرب - امپراطوری روم نه مسئله ژرمن

ها را حل کرده بود و نه مسئله ایرانیان را. مساعی عظیم (تراژان) عقیم مانده بود. ژولین در میدان جنگ کشته شده بود و جانشین وی ژووین Jovien کرانه دست چپ دجله را ترک نموده بود. پیکارهایی که یکی از بهترین سرداران (ژوستی نین) بنام بلیزر (Bélisaire) از سال ۵۲۷ تا سال ۵۳۱ به آنها مبادرت کرد نتیجه قطعی نبخشید. ژوستی نین که تعجیل داشت بقضیه خاتمه بدهد در سال ۵۳۲ با پادشاه جدید ایران خسرو با وجود شرایط بسیار سخت یک پیمان «صلح ابدی» منعقد کرد که

فقط يك متار که میتوانست باشد . و بیدرنك متوجه مغرب گردید .  
 تسخیر مجدد مغرب ، که اهالی رومی و تابع کیش اورتو -  
 دو کس که تسلط آریانی را بزحمت تحمل میکردند . خود مایل  
 باین بودند ، در کشور پادشاهی واندا ( ژنریک ) Genseric  
 در افریقا شروع شد .

موضوع ژلیمر Gélimer غاصب در سال ۵۳۱ بهانه  
 برای این عمل شد . يك جنك درخشان که ( بلیزر ) در سال ۵۳۳  
 شروع نمود در سال ۵۳۴ ( ژلیمر ) را مجبور بتسلیم شدن کرد .  
 در واقع چند فقره هغمان قبایل بربر ثمره این پیروزی را برباد  
 داد . جانشین بلیزر در افریقا بنام ( سالومون ) مغلوب و مقتول  
 گردید .

اما در سال ۵۴۸ انتظامات بطور قطع بدست ژان ترو گلیتا  
 Jean Troglita بر قرار شد . باستانی قسمت غربی مراکش  
 تمام افریقای شمالی دوباره برومیان تعلق داشت .  
 مبارزه علیه اوستروگوها دشوارتر و طولانی تر شد .  
 این کار بلافاصله بعد از فتح در افریقا در سال ۵۳۵ شروع شد  
 کشته شدن دختر ( تئودوریک ) کبیر - که در عین حال وارثوی  
 بود - بنام آلامازونت Alamazonte بدست شوهرش ( تئودا )  
 Théodat بهانه ای برای این اقدام شد . آغاز کار شکل درخشانی  
 داشت . ( بلیزر ) دالماسی و سیسیل و ناپل و روم و ( راون ) پایتخت  
 اوستروگوها را تصرف نمود و در سال ۵۴۰ ( ویتیش )  
 Vitigès پادشاه اوستروگوها را باسارت به قسطنطنیه برد و  
 پیاپی ( ژوستینیان ) انداخت . امامقاومت شدید يك پادشاه جدید ( گو )  
 بنام توتیلا Totila موجب تجدید مطلع گردید . بلیزر که فرماندهی  
 يك ارتش غیر کافی را بر عهده داشت مغلوب شد . جانشین او

نرسس) Narsès بیشتر موفق شد و پس از يك نبرد ماهرا به  
و طولانی در سال ۵۵۲ به پیروزی قطعی نائل گردید.

بالاخره از سال ۵۵۰ تا ۵۵۴ يك سلسله مداخلات  
موفقیت آمیز بر ضد ویزیگوها بژوستی نین اجازه داد که جنوب  
شرقی اسپانیا را مجدداً تسخیر نماید .

امپراطور با اقدامات متعدد مبادرت کرد تا با راضی که  
مجدداً بدست آورده بود و بدو فرمانداری قضائی (پرتوار) (۱) ایتالیا  
و افریقا ، تقسیم شده بودند سازمان قدیمی آنها را مسترد دارد .  
ولیکن او توانست فقط قسمتی از نقشه های خود را عملی سازد .  
افریقای غربی ، سه چهارم اسپانی ، تمام (گل) از جمله ایالات  
( پروانس ) و ( نوریک ) و ( رتی ) - یعنی خطوط دفاعی ایتالیا  
بدست او نیفتاده بودند . سرزمینهای تسخیر شده از لحاظ اقتصادی  
گرفتار نهایت فقر و فاقه بودند . قوای نظامی که آنها را اشغال  
مینمودند کافی نبودند . وحشیان که در مرزها عقب رانده شده  
ولی منکوب نشده بودند ، همچنان امپراطوری را تهدید مینمودند .

**تهدیدات در مشرق - این نتایج ناقص و بیدوام برای**  
امپراطوری بقیمت مساعی بزرگی تمام شده بود . این قضیه  
موقعی بخوبی مشهود گردید که خسرو پادشاه ایران از اینکه  
ژوستی نین در مغرب قوای خود را از دست میداد استفاده کرد  
و در سال ۵۳۲ پایان « صلح ابدی » را اعلام نمود . ایرانیان  
مدت مدیدی علی رغم مساعی بلیزر پیروزمند شدند و سوریه را  
مورد تاخت و تاز قرار دادند ( شهر انطاکیه در سال ۵۴۰ با خاک  
یکسان شد ) و بدین وسیله برای خود تا مدیترانه راهی باز کردند

۱ - Prêtoire حوزه مأموریت ( پرتور ) های  
Prêteur یعنی قضاتی که علاوه بر قضاوت حق صدور فرمانهایی را  
داشتند ، این قوانین را Lois prétoires می نامیدند ( مترجم )

ژوستی نین بیهای دوهزار (لیزر) طلا در سال چندین مرتبه یک متار که خریداری نمود. عاقبت در سال ۵۶۲ پیمان صلح برای مدت پنجاه سال منعقد شد. ژوستی نین تعهد کرد که یک خراج بسیار سنگین بایرانیان بپردازد و در کشور آنها به تبلیغات عیسوی مبادرت نرزد. لامحاله از عمل فوق این نتیجه حاصل شد که ایرانیان سرزمینی را که مدتهای مدید برای تصرف آن با رومیان در جنگ بودند، یعنی (لازیك) یا کشور (لاز)ها -- یا (کولشید) قدیم -- واقع در کرانه شرقی پونت -- اوکسن Pont-Euxin (دریای سیاه) را ترک نمایند. بنابراین آنان دیگر نه در سواحل مدیترانه و نه در سواحل دریای سیاه که حضورشان در آنجاها بالسویه برای بیزانس خطرناک بود باقی نماندند.

ولی تهدید بلافاصله در مرزهای دانوب بوسیله هونها و سلاوها مجدداً عرض اندام نمود. هونها عادت کرده بودند که هر چند وقتی یکمرتبه مرتباً از دانوب عبور کرده، در تراکیه پراکنده شده، بعد برای چپاول یونان پائین میرفتند و یا روم شرقی بسوی قسطنطنیه حرکت میکردند. همواره آنها بآن طرف مرز رانده شدند اما این تاخت و تازها ایالات را بحال فرسودگی انداخته بودند.

سلاوها بیشتر موجب نگرانی بودند. ممکنست که در زمان (آناستاز) دسته‌هایی از سلاوها برضد امپراطوری پیشروی‌های کرده باشند، اما در زمان ژوستی نین بود که خطر سلاو، که از این بیهوده از تاریخ بیزانس جداشدنی نیست، برای نخستین بار با نهایت وخامت بمنصه بروز میرسد. هدف سلاوها که کم و بیش بدان متوجه بودند این بود که راهی بمدیترانه پیدا بکنند. شهری که آنان بدین منظور انتخاب کردند تسالونیک Thessalonique بود که در همان زمان (ژوستی نین) دومین شهر امپراطوری

میشد. تقریباً هر سالی یکمرتبه، دسته‌های سلاوا از دابوب عبور کردند و کم و بیش در خاک بیزانس پیش رفتند. آنان در یونان تا (پلپونز)، در تراکیه تا حومه بیزانس و در مغرب تا دریای آدریاتیک جلو رفتند. آنها را نیز سرداران بیزانس مرتباً عقب زدند اما هرگز نتوانستند منکوب نمایند. و آنها سال بعد با عده بیشتری دوباره حمله می‌کردند بطوریکه (آ. واسیلیف) میگوید: « دوران سلطنت ژوستی نین شالوده مسئله سلاورا در بالکان برقرار نموده است. »

### دفاع امپراطوری - با فتوحات ناقص در مغرب و دفاع

پر مشقت در مشرق، واضح است که امپراطوری اگر فقط بقوه ارتش خود متکی میبود نهایت بی احتیاطی را بخرج میداد. این ارتش واحدهای عالی داشت (مخصوصاً سوار نظام) اما شماره افرادش کافی نبود. این عده را به یکصد و پنجاه هزار نفر تخمین زده‌اند. و بعلت جای مهمی که به وحشیمان «متحد» داده شده بود، این ارتش فاقد هم‌آهنگی بود و بالاخره معایب یک ارتش مرکب از مزدوران را داشت، یعنی برطمع و فاقد دیسیپلین بود. ژوستی نین برای اینکه تقاضای کمتری از سربازان خود بکند تمام امپراطوری را با استحکامات مستور نمود. این امر یکی از مهمترین و سودمندترین کارهای سلطنت وی بود. عمل مذکور موجب تقدیر و تعجب (پروکوپ) تاریخ نویس گردید که در کتاب خود بنام (ابنیه) ساختمانهای نظامی ژوستی نین را می‌شمارد و خاطر نشان می‌سازد که هر کس آنها را بچشم خود ندیده باشد مشکل است باور کند که آنها تماماً کار یک مرد تنها بوده است. ژوستی نین در تمام ایالات صدها ساختمان را، از دژ گرفته تا کاخ ساده، مرمت یا بنا کرد. ظبعاً این ساختمانها در نزدیکی

مرزها متراکم تر بودند اما در عمق خیلی دور میرفتند و چندین خط دفاعی تشکیل میدادند .

هر نقطه سوق الجیشی محفوظ و هر شهر مهمی تحت حمایت بود و دسته های وحشیان که میتوانستند اغلب دهات را مورد چپاول قرار بدهند چون باین قلاع میرسیدند بدین علت که نمیتوانستند آنها را تسخیر نمایند مجبور بودند از کنار آنها بگذرند و بنابراین نمیتوانستند در کشور بمانند .

این سازمان عالمانه را يك دیپلماسی ماهرانه که عبارت « علم حکومت بروحشیان » در باره آن صدق میکند تکمیل مینمود . این دیپلماسی از خوردپسندی طبیعی وحشیان و از ابهتی که امپراطور و امپراطوری در نظر آنان داشت استفاده میکرد و برؤسای آنان که با دبدبه در دربار بیزانس پذیرائی میشدند القاب افتخاری یا فرماندهی هائی اعطاء میشد . این دیپلماسی ضمناً تبلیغات عیسوی را در کشورهای وحشی که نفوذ بیزانس متفقاً بادین مسیحی نفوذ میکرد تشویق مینمود . میسیونرهای مذهبی متعدد از سواحل دریای سیاه تا حبشه اعزام شدند و بطور کلی عمل این هیئت های اعزامی مؤثر واقع میشد . بالاخره دیپلماسی مذکور کمک خرج ها و خراج هائی سخاوتمندانه تقسیم میکرد .

این عمل اخیر بخودی خود ضعف سایر اعمال را فاش میکرد . ( پروکوپ ) حق دارد وقتی میگوید که این يك عمل عاری از مهارت بود که خزانه را با دادن غراماتی که نتیجه دیگری جز این نداشت که گیرندگان را بهوس اندازد که غرامات جدیدی تقاضا نمایند خالی کند ، ولی این نتیجه احترامناپذیر خبط اولی بود که ژوستینی نین مرتکب شد . اودر مغرب قوای خود را برای

نتایج موهوم از دست داده بود. این نتایج بعلت دفاع مضطربانه که امپراطوری در مشرق مجبور شد پیش بگیرد خیلی گران تمام شد.

## کار داخلی

عمل قانونگزاری ژوستینی نین خواست باین امپراطوری که گمان میکرد بطور دائم آنرا مجدد ابر قرار کرده است انتظامات و رفاه و حسن اداره را که در روزهای عظمت روم داشت مسترد دارد. اقداماتی را که او در اینباب کرد میتوان بدو کار مهم تقسیم نمود: کار قانونگزاری و اصلاح اداری.

رم علم حقوق را تأسیس کرده و بوسیله آن دولت، انتظام و وحدت، و امپراطور، اساس قدرت مطلق خود را بدست آورده بود. ژوستینی نین با اهمیت این میراث و نقشی که هنوز میتواند بازی کند و لزوم حفظ آن پی برد. اینککه ژوستینی نین این نظر صائب را داشته و باندازه کافی دارای اراده بوده که این وظیفه را تا آخر بخوبی انجام بدهد و همکارانی که لیاقت اجرای افکار وی را داشته باشند پیدا کند، عمل قانونگزاری وی را مشهورترین و شایان توجه ترین قسمت کارهای او قرار میدهد.

چیزی که میبایستی بعدهابنام کورپوس ژوریس سیویلیس (۱) نامیده شود از چهار قسمت مرکب است: اول قانون ژوستینی نین یعنی جمع آوری کلیه قوانین اساسی امپراطوری از زمان (هاردین) تا سال ۵۳۴، دوم (دیژست) یا پانداکت ها (۲) که ترکیبی است

۱-Corpus juris civilis

۲-Pandectes - digeste

از آثار مطلعین بامور حقوقی و خلاصه کلیه طرز قضاوت در رم؛ سوم (انستیتوت)ها (۱) که یک رساله عملی حقوق برای دانشجویان بود؛ بالاخره (نوول)ها (۲) یعنی قوانین اساسی جدید که شماره آنها ۱۵۴ بوده و بعد از سال ۵۳۴ بوسیله ژوستینی نین منتشر شده اند. این نکته شایان توجه است که قانون مدنی و پساندک‌ها و انستیتوت‌ها بزبان لاتینی تدوین گردیده ولی اغلب نوول‌ها بزبان یونانی نوشته شده تا بطوریکه خود ژوستینی نین میگوید - همه کس بتواند آنها را بفهمد: این اقرار برای امپراطور خیلی سخت بود زیرا که تمدن یونانی را دوست نداشت و زبان یونانی را بر خلاف میل خود استعمال مینمود.

درباره اهمیت این کار هر قدر اصرار بشود باز کم است: برای بیزانس از این لحاظ اهمیت داشت که محکمترین قسمت عمل تمدن بخش رم را اقتباس مینمود، ولی همچنین بسرای تاریخ بشریت حائز اهمیت بود زیرا در قانون ژوستینی نین که اغلب عیناً پذیرفته شده و اساس حقوق مدنی جدید را تشکیل میدهد مغرب زمین از قرن دوازدهم ببعد اصول حیات اجتماعی و طرز اداره امور دوات را مجدداً آموخته است. بطوریکه (پوکروفسکی) - که (واسیلیف) از وی نقل قول کرده است اظهار میدارد: «در آن موقع و بواسطه هوش حافظ بیزانس، «حقوق رومی» برای دومین بار دنیا را زنده کرد و وحدت آنرا تأمین نمود.»

**اصلاحات اداری** - بمعنای اخص، اصلاحات اداری

ژوستینی نین بیش از همه در دو فرمان مورخ سال ۵۳۵ که بدان



وسيله امپراطور بكارمندان خود دستوره‌های عمومی میداد گنج‌انیده شده است . بمعنای اعم ، این اصلاحات عبارت از مجموع اقداماتی است که برای بهبود زندگی داخلی امپراطوری بعمل آمده است .

اینکه احتیاجی بیک اصلاح هست و عدم رضایت عمومی از کارمندان دولت ، و بطور کلی از سیاست دولت ، خیلی شدید است ، برای ژوستی نین بـاندازه کافی از شورش وحشت انگیزی که در سال ۵۳۲ در قسطنطنیه بروز کرد و از شعار خود بنام شورش ( نیکا ) - این کلمه یونانی بمعنی « پیروزی » یا « پیروزمندباش » است - نامیده شده است واضح گردید . این شورش در میان جمعیت ( فیپودروم ) - میدان اسپدوانی - که به چندین گروه تقسیم شده بودند و مهم‌ترین آنها ( کبودها و سبزها ) بودند - و در ضمن آنها احزاب سیاسی بحیات خود ادامه میدادند - بوقوع پیوست . نمایشها در میدان اسپدوانی یگانه وسیله بیان مقصود بود که افکار عمومی در اختیار خود داشت . هنگامیکه امپراطور میخواست بملت حرف بزند این عمل را در سیرک از بالای اثر مخصوص خود انجام میداد و مورخین چند فقره گفتگوی عجیب را که در مواقع وخیم میان نمایندگان امپراطور و دسته‌های سیاسی بعمل آمده اند نقل کرده‌اند . شورش سال ۵۳۲ از سیرک شروع شد و بتمام شهر سرایت کرد و شورشیان مدت شش روز شهر را در تصرف خود داشتند و آنرا غارت کردند و آتش زدند . وعده عزل دوتن از وزیران بنام تریبونین Tribonien و کاپادوس Cappadoce که بملت سختگیری در امور اداری مورد نفرت عامه بودند برای آرام کردن شورشیان کفایت نکرد . و لازم آمد که ( بلیزر ) یاغیان را در میپودروم محبوس نماید

و دست کم سی هزار نفر از آنان را قتل عام نمود. این کشتار بطغیان خاتمه داد اما قضیه برای ژوستی نین درس عبرتی شده بود.

هدف دو (نوول) مورخ سال ۵۳۵ که در سالهای بعد بوسیله اقدامات مخصوصی تکمیل شدند این بود که طرز خدمت کارمندان را اصلاح کند: حذف مشاغل بیفائده، حذف پولی بودن ماموریتها، افزایش حقوق کارمندان، اجبار بسوگند یاد کردن در موقع شروع بخدمت، برقراری بعضی عمال مخصوص بنام «ژوستی نین»ها که جامع اختیارات کشوری و لشکری بودند. منظور از اقدامات مذکور این بود که کارمندان در عین حال نسبت بافرااد حوزه مأموریت خود مستقل تر و بسی نسبت بقوه مرکزی وابسته تر باشند. ژوستی نین با اقدامات فوق تقضا های موکد برای مراعات عدالت و انصاف و درستکاری و ملاحظت را افزوده بود (گذشته از آن در همان موقع اصلاحاتی در اداره امور قضائی بعمل آورد).

یک سلسله اقدامات دیگر که شاید پرمعنی تر بود عبارت از آنهایی بود که بدان وسیله ژوستی نین سعی کرد برای جلوگیری از اجحافات ملاکین بزرگ علاچی پیدا کند. او احساس میکرد که حریفان وی در میان این اشراف وابسته بزمین هستند که بامتیازات خود مغرور و نسبت بحکومت مرکزی دارای استقلال میباشند.

باوارد آوردن ضربتی باین اشراف، او در عین حال بخطرناکترین دشمنان طبقه متوسطه، بیدترین مودیان مالیاتی و رویهم رفته بوخامترین خطری برای سعادت کشور ضربت وارد میآورد.

نظر ژوستی نین در حال حمله بکارمندان مختلس و به اعیان یاغی کاملاً صائب بود . اما مساعی وی چه نتیجه ای بخشید؟ يك شكست ، که مهمترین مسئول آن خود امپراطور بود از اینجا ناشی گردید که احتیاج دائمی و روزافزونش پول او را وادار کرد که خودسر مشق سوء اداره بدیگران بدهد و خود قوائین خویشان را زیر پا بگذارد . برای جنک و برای کارهای بزرگ عام المنفعه مخارج هنگفتی گردنگیر ژوستی نین شده بود : بمحض اینکه در طی يك فرمان از دهندگان مالیات که مأمورین وصول کمر آنان را میشکستند طرداری مینمود ، در طی فرمان بعدی او بعمل خود امر میکرد که بهر وسیله که ممکن باشد هر چه بتوانند بیشتر از پیشتر طلا و وصول و ایصال نمایند . ژوستی نین مقاماتی را فروخت ، و عوارض و مالیاتهای جدید وضع کرد و پول مسکوک را فاسد گردانید و کارمندان را شخصاً مسئول وصول مالیات نمود و بدین ترتیب در را بروی کلیه تعدیاتی که سابقاً به آن سختی مورد ملامت قرار میداد باز کرد . دوباره کارمند دولت بجز يك مأمور وصول مالیات بیرحم یا نادرست چیز دیگری نبود و مالیات دهنده برای اینکه از این بلیه نجات یابد بر مشتریان اعیانی که ژوستی نین آرزوی نابود ساختن آنان را کرده بود افزوده شد .

### سیاست مذهبی - امپراطوری « رومی » بطوریکه

ژوستی نین آنرا درك مینمود و سیاست غربی وی ، طبعاً او را بحسن تفاهم با پاپ دعوت میکردند . از همان موقع جلوس (ژوستن) بر تخت در سال ۵۱۸ این قضیه مشهود گردید . امپراطور تحت نفوذ (ژوستی نین) با رم آشتی کرد و با قبول شرایط پاپ و با جذب نام (آکاس) و جانشینان وی و همچنین دو امپراطور متمایل به (مونوفیزیسم) - (زنون) و (آناستاز) - از ادعیه کلیسیا ، به انفکاک (آکاس) خاتمه داد در سالهای اول حکومت

شخص خود، در سالهای ۵۲۷ و ۵۲۸، ژوستینی نین سخت‌ترین خرمانیها را برضد مرتدین صادر کرد و در واقع آنها را خارج از قانون اعلام نمود و در سال ۵۲۹ امر کرد که دانشگاه آتن که آخرین پناهگاه بت پرستی بود تعطیل شود. فتوحات وی در مغرب با آزار و شکنجه برضد آریانی‌ها و دلایل متعدد احترام نسبت بیاب همراه بودند.

ولیکن در این‌ضمن، ملکه «تئودورا» را سراب‌درخشان مغرب خیره نموده بود. او میدانست که امپراطوری، مقدم بر هر چیز، شرقی است و ایالات شرقی موجب قدرت آن میباشند. اتفاقاً این ایالات شرقی، بویژه مصر و سوریه یعنی ثروتمندترین ایالات کشور - جداً پیرو مونوفیزیسم بودند. تئودورا بهمان اندازه بحکم سیاست که بحکم ایمان و عقیده در تمام مدت عمر خود و کیل مدافع مونوفیزیسمت‌ها بود.

ژوستینی نین که ملکه ذهنش را در این‌باب روشن کرده بود نسبت به پیروان مونوفیزیسم با اقداماتی مبنی بر مدارا مبادرت کرد و نمایندگان ایشان را در قسطنطنیه پذیرفت، و در سال ۵۳۵ اجازه داد که يك اسقف تابع مونوفیزیسم بنام (آنتیم) بر مسند بطریق بنشیند، ولی معارضه پاپ (آگاپیت) چندان طول نکشید، پاپ آنتیم را معزول کرد و در سال ۵۳۶ بوسیله شورای مذهبی قسطنطنیه مونوفیزیسمت‌ها را مورد لعن و تکفیر قرار داد و ژوستینی نین را وادار کرد که مجری تصمیمات مذکور بشود. يك فشار و شکنجه‌مدهشی تامصر بر طرفداران مونوفیزیسم وارد گردید.

(تئودورا) انتقام خود را کشید. علی‌رغم اعدامها و اقدامات بسیار شدید، ارتداد بحیات خود ادامه میداد و زعمای

آن در قسطنطنیه در داخل کاخ ملکه حضور داشتند . تبلیغات پر حرارتی که امپراطور آنرا نادیده می انگاشت در تمام مشرق گروههای پراکندهٔ مونوفیزیتها را دوباره تشکیل داد .

ژوستی نین تا این اندازه در اینراه پیش رفت که در سال ۵۴۳ دو شورای مذهبی معروف به ( سه انجمن ) متن هائی را که شورای ( کالسوان ) تصویب کرده بود محکوم کرد ، و بدین ترتیب قدرت شورای اخیر مورد شکست واقع شد . و برای اینکه پاپ ( ویژیل ) طوعاً یا کرهاً باین پیش آمد تن در دهد امپراطور امر کرد که او را از رم ربودند و به قسطنطنیه آوردند و در آنجا بزور خواهش و تهدید از وی اظهاریه ای بدست آورد که بموجب آن تصمیمات ( سه انجمن ) مورد تأیید واقع شده بود .

چنان بنظر میرسید که مونوفیزیتها پیروز مند شده اند ، اما در طی همان سال ۵۴۸ ملکه ( تئودورا ) در گذشت . در عین حال تمام مغرب برضد ناتوانی پاپ اعتراض میکرد و پاپ تصمیمات سابق خود را ملغی نمود . ژوستی نین نسبت پاپ ویژیل بقوه قهریه متوسل شد و بوسیله شورای مذهبی جدیدی متن هائی را که شورای « سه فصل » محکوم نموده بود یکبار دیگر محکوم کرد و ادعا میکرد که این تصمیمات را بازور بموقع اجرا خواهد گذاشت . او همین قدر موفق شد که در مغرب میان آنهاستیکه بسا نظر امپراطور موافق بودند و آنهاستیکه بمخالفت خود ادامه میدادند یک جدائی تولید کند بدون اینکه در مشرق تقاضاهای پیروان مونوفیزیسم بر آورده شده باشد .

ژوستی نین کاملاً شکست خورد و یک دفعه دیگر سیاست غربی علت عمدهٔ این شکست بود . این سیاستی بود که امپراطور را در مقابل دشمنی که بمشرق حمله میکرد بحال ناتوانی انداخته

بود. این سیاست بود که با خالی کردن خزانه مانع از اجرای اصلاحات اداری شده بود. باز هم این سیاست بود که آخرین فرصتی را برای اینکه برای مشرق مسیحی آن وحدت دینی را که يك قرن بعد از آن در مقابل استیلای اعراب بدان نهایت احتیاج را داشت فراهم سازد از بین برد.

### حیات اقتصادی - برای اینکه مناظر جدید را خاطر

نشان ساخته باشم، فقط چند کلمه‌ای در این باب خواهم گفت. یکی از این مناظر مهم - که ضمناً از لحاظ اجتماعی پیش آمد مهمی است - عبارت است از توسعه حکومت راهبان که (ژوستینیان) و (تئودورا) به‌همچشمی یکدیگر تشویق کردند، زیرا که نسبت به کشیهای مصر و فلسطین که بتنهائی زندگی میکردند بناظر تحسین‌مینگر هستند. آنچه که میبایستی یکی از صفات دائمی دولت یزانیس بشود در این لحظه بوجود آمد و خطرات نیز شروع بظهور نمودند. این راهبان در زندگانی سیاسی کشور و حتی در دربار آزادی زیاد و جای زیادی بدست آوردند. عده آنها خیلی زیاد بود و بهمان اندازه از شماره سر بازان مشمول خدمت کاسته میشد و مخصوصاً آنها بوسیله هبه و بخشش اموال معتنا بهی بچنگ آوردند که غالباً از تأدیه مالیات معاف بودند. اراضی کم کم بدست راهبان افتاد و در مقابل املاک بزرگ اشراف، يك نوع جدید املاک ممتاز بوجود آمد.

شماره و اهمیت کارهای بزرگ عام‌المنفعه يك صفت دیگر

اقتصادیات زمان ژوستینیان - لامحاله در سالهای اول حکمرانی وی - میباشد. راهبا، پلها، استحکامات، پلها برای انتقال آب، کلیسیاها، سرتاسر امپراطوری را مستور ساختند و در طی مدتی، بیهای هزینه‌های گزاف، رفاه عمومی خیالی بزرگ

بنظر میرسید ، سپس فلاکت مالی جلو این پیشرفت را گرفت و کمر مردم دوباره زیر بار مالیاتها شکست .

اما راجع بتجارت عمده ، یقین است که این تجارت بچند مرکز ممتاز از قبیل قسطنطنیه که از آنجا مبادلات میان مشرق و مغرب بعمل میآمدند فعالیت شایان توجهی بخشید . ولی مسئله حقیقی برای امپراطوری عبارت بود از روابط باخاور دور . غرض این بود که محصولات هندوستان و چین ( بویژه ابریشم ) که خواه از راه خشکی تا سفدیان و خواه از راه دریا تا سیلان آورده شده و از آنجاها ایرانیان حمل آنها را برعهده گرفته و تا مرز بیزانس میبردند ، فراهم گردد . ژوستی نین بذل مساعی نمود که از واسطهٔ پرخرج و مزاحم ایرانی رهایی یابد . او سعی کرد راهی بیابد که ایران را از جهت شمال ، از راه بحر خزر و دریای سیاه ، دور بزند ، اما زحمتش بهدر رفت . او سعی کرد که از راه جنوب ، با مأمور نمودن اهالی عیسوی یمن و حبشه برای این کار ، مستقیماً به هندوستان و چین برسد : اینجا هم با عدم موفقیت مواجه شد و امپراطوری نتوانست خود را از قیومت اقتصادی ایران نجات بدهد .

تمدن « ژوستی نین » - آیا کار قانونگزاری یگانه عملی است که در مقابل نسلهای آینده وسیلهٔ دفاع امپراطوری است که با این وصف بلقب « بزرك » ملقب گردیده است ؟ در واقع از انصاف دور است که فراموش کنیم که ژوستی نین بزرگی را بمعنی شاهانه آن درك نمود و عمل وی در زمان سلطنتش باندازه ای عمیق بود که تمدن قرن ششم ، که یکی از درخشنده ترین تمدنهای تاریخ بیزانس است از روی نهایت عدالت ، بنام ( تمدن ژوستی نین ) نامیده شده است . شخصیت توانا و عمل مستقیم

امپراطور را نه تنها در کلیه مبارزات حیات روحانی بلکه در يك سلسله بناهای شایان تحسین که در اطراف و اکناف امپراطوری باقی مانده اند میتوان باز یافت . برای نمونه فقط دو مثال ذکر میکنم .

کافیست که در شهر (راون) کلیساهای (سن - ویتال) و (سنت آپولینر) (۱) را که زیباترین خاتم کاریهای قرن ششم در آنجا محفوظ مانده است خاطر نشان سازیم . تمام عظمت و تمام درخشندگی دربار امپراطوری در زمان حکومت ژوستینیان در نقاشیهای سن ویتال که امپراطور و ملکه رادر وسط رجال درباری نشان میدهند برای ما زنده مانده است .

در قسطنطنیه بناهای متعدد از ژوستینیان بیادگار مانده است ولی یکی از آنها تقریباً دست نخورده تا زمان حاضر باقی مانده و بمنزله يك علامت و شعار کلیه این سلطنت است : آن بنا عبارت است از کلیسای سنت صوفی (ایاصوفیه) . کلیسای اصلی که در زمان کنستانتین ساخته شده بود در سال ۵۳۲ در طی شورش (نیکا) خراب شد . ژوستینیان تصمیم گرفت که در ضمن تجدید ساختمان بنای مذکور عظمت و جلالی بآن بدهد که تا آنموقع نظیرش دیده نشده بود . و آنرا بزرگترین کلیسای امپراطوری مبدل گرداند . او از دو معمار یونانی بنام آتمیوس (۲) از اهالی (ترال) و (ایزیدور) (۳) از اهالی (سیله) برای انجام این کار دعوت کرد . ایندو نفر موفق شدند که روی يك نقشه که از نقشه کلیسای اصلی اقتباس شده بود گنبدی که سی و يك متر

۱-Saint-Vital + Saint-Apollinaire

۲-(A. themius) ۳-Isidore



قطر و پنجاه متر ارتفاع آن از سطح زمین بود برپا نمایند.  
 امپراطور مبالغ هنگفتی برای نقاشی و حجاری و سنک  
 فرش و پوشش های مرمر و خاتم کاریها خرج کرد. گویند در  
 روز افتتاح رسمی در تاریخ ۲۵ دسامبر ۵۳۷، که روز منتهای  
 عظمت امپراطوری بشمار میرود، ژوستی نین هنگام دخول در  
 کلیسیا بطوری غرق شوق و شعف گردید که با اشاره به معبد  
 اورشلیم، گفت: «سلیمان، من ترا شکست دادم!» در تمام مدت  
 قرون وسطی باین کلیسیا لقب (کلیسیای بزرگ) دادند و همین  
 برای تشخیص آن از کلیسیاهای دیگر کفایت مینمود. ایاصوفیه  
 شاهکار و ترکیب (هنر امپراطوری) است که در قرن ششم بوجود  
 آمد و عناصر مختلفی را که از روم و یونان و مشرق و مسیحیت  
 اقتباس کرده بود با یکدیگر هم آهنگ ساخت. گوا اینکه ژوستی نین  
 غالباً اشتباه کرده و حتی از یک لحاظ - تمام سلطنتش یک خبط  
 بزرگ راجع بسرنوشت امپراطوری بوده است، معذک باید  
 اذعان کرد که عاری از عظمت نبود. بسی بجا خواهد بود که  
 تاریخ تمدن حقیقی بیزانس از زمان ژوستی نین آغاز شود.

### جانشینان ژوستی نین - ژوستی نین در سال ۵۶۵ در گذشت

و طرز اداره او بعلمت بی پولی دائمی بقدری سنگین و خستگی  
 و فلاکت مردم بقدری سخت بود که این مرگ را با خوشحالی  
 تلقی کردند. دوره بعدی که در طی آن ژوستن دوم (از سال  
 ۵۶۵ تا ۵۷۸) و (تیمبر) (از سال ۵۷۸ تا ۵۸۲) و موریس  
 (از سال ۵۸۲ تا ۶۰۲) و فوکاس (از سال ۶۰۲ تا ۶۱۰)  
 یکی پس از دیگری بر تخت جلوس کردند آنچه را که در  
 کارهای ژوستی نین جنبه ساختگی و افراطی داشت بطرز ناگهانی  
 افشاء کرد.

در سیاست خارجی ، سیاست غربی ترك شد و تقریباً تمام ایتالیا را قوم جدیدی - یعنی ( لومبارد )ها - تسخیر کردند و برای رم ، که آنرا بحال خود واگذاشته بودند ، غیر از قوت اراده پاپ (گرگوار) کبیر بهیچ وسیله دیگر کمک نمی رسید.

( موریس ) برای نجات آنچه که هنوز قابل نجات بود در ایتالیا (اگزارك) (۱) نشین (راون) و در افریقا اگزارك نشین (کارتاژ) را ایجاد کرد که در آنجا اختیارات کشوری و لشگری در دست يك نفر ، بنام (اگزارك) جمع شده بود .

در مشرق نائره جنگ دوباره در مرز ایران و مرزدانوب مشتعل شد. جنگ با ایران که در زمان (ژوستن) برای امپراطوری فلاکتبار بود در زمان موریس بوسیله يك پیمان که بِنفع بیزانس بود خاتمه یافت ، ولی این جنگ در زمان فوکاس تجدید شد . اماراجع بمرز دانوب ، دائمآ دسته هائی از سلاوها که قومی که ظاهراً از نژاد ترك بودند - بنام (آوار)ها - بآنها کمک میکردند باین مرز تجاوز مینمودند . سلاوها بدون موفقیت به تسالونیک حمله کردند ولی تمام مملکت را مورد تاخت و تاز قرار دادند و تا پلپونز پائین رفتند ؛ بلاتردید عده ای از آنان در آنجا مستقر شدند و نظریه مشهور و اغراق آمیز فالمریر (۱) که بموجب آن تمام یونان در اواخر قرن ششم و در اوائل قرن هفتم «سلاو» شده بود نیز حتماً از این قضیه ناشی گردیده است .

۱ - Exarque فرمانداری که از طرف امپراطور روم تعیین میشد و کلیه اختیارات کشوری و لشگری را در دست داشت .  
(مترجم)

مسئله مالی که هیچ امپراطوری نتوانست آنرا حل کند در رأس مسائل اداره امور داخلی قرار گرفته بود. گذشته از این بلافاصله بعد از مرگ ژوستی نین عکس العمل شدیدی بر ضد استبداد امپراطور، در قسطنطنیه که دسته‌های سیاسی مخمل انتظامات بودند، و در ایالات که اشراف دارای املاک بهیجان آمده بودند، بمنصه بروز رسید. از لحاظ مذهب، بطور ناگهانی میان پاپ گرگوار کبیر و اسقف قسطنطنیه - که در آن موقع (ژان روزه گیر) بود - و ادعا میکرد که باید لقب اسقف (اکومینک) (۲) بوی داده شود یک مخالفت معنی داری بروز کرد. کلیه این وقایع با سلطنت افتضاح آمیز فوکاس که یک افسر جزء بود و بوسیله یک عصیان ملی و نظامی بر تخت نشست پایان یافت. فوکاس فرمانروائی ستمگر و خون آشام و نالایق بود: او نتوانست ارتش ایران را از رسیدن بمقابل قسطنطنیه مانع بشود. هنگامیکه هراکلیوس (هرقل) پسر «اگزارک» کارتاژ در سال ۶۱۰ با ناوگان مختصری بیای برج و باروی پایتخت رسید، همان ملتی که فوکاس را امپراطور کرده بود او را کشت و هراکلیوس را بجای او گذاشت.

۱ - Oecumenique (مشتق از عبارت یونان Oikoumené) بمعنی (تمام ارض مسکون) - بنابراین اسقف اکومینک یعنی اسقفی که این جنبه را برای تمام سکنه کره زمین داشته باشد. (مترجم)